

اواکامرک

آوای هامون؛ نشریه تحلیلی جامعه مدنی جنوب ایران

سه شنبه اول خرداد ماه ۱۳۹۷ | ۶ رمضان ۱۴۳۹

۲۲ مه ۲۰۱۸ | صفحه ۴ هزار تومان | سال سوم

شماره ۳۵

مساله نه اقتصاد، بلکه سیاست است



مصطفی مهرآیین

جامعه‌شناس

۱) در وضعیت فعلی در جامعه ما مساله اصلی نه اقتصاد و نه هیچ چیز دیگر، بلکه تنها و تنها «سیاست» است. اصولاً، در جامعه ما اندیشیدن به هر پدیده‌ای چیزی جز روبرو شدن با مساله «سیاست» و هجوم امر سیاسی نیست. به هر چه بیندیشید، نگاه سیاست را به سوی خود برگزید. شاید بتوان مدعی شد، حتی حرکت در جهت خلاف این تحلیل و مهم انگاشتن هر مساله دیگری جز سیاست و تأکید بر مهم بودن مساله‌ای همچون اقتصاد نیز خود امری سیاسی است که تنها توسط سیاست و قدرت ممکن می‌شود. اصولاً در جامعه‌ای از جنس جامعه ما سیاست جایگاه زندگی است؛ سیاست جایگاه بودن ماست و در سیاست است که شما می‌دانید که هستید، چرا و چگونه باید زندگی کنید، در این زندگی چگونه و به چه می‌توانید بیندیشید و عمل کنید. و بالاخره اینکه چرا و چگونه باید با می‌توانید بمرید.

۲) بنابراین، در چنین جامعه‌ای اگر از گونه‌ای نیاز مثلاً اصلاح اقتصاد سخن گفته می‌شود، باز این سیاست است که مشخص می‌سازد اصولاً این نیاز چیست و تعریف آن کدام است، دامنه و حدود مساله بودن آن تا کجاست، و به چه شیوه و در چه راستایی می‌توان بدان اندیشید. چنان که گفته شد، هر مساله‌ای در درون خود چیزی جز یک مساله سیاسی نیست که اصولاً جایگاه خلق آن چیزی جز سیاست نبوده است.

۳) اگر مسائل ما همان مسائل سیاست هستند و اصولاً ما تنها قادر به دیدن همان چیزی هستیم که سیاست دیده است و آن را برای ما به تصویر کشیده است، پس دعوت سیاست از ما برای گوش دادن به نوع روایت پردازش و از جامعه و جهان و پذیرش آن و مشارکت در تحقق عملی آن به چه معناست؟ تأکید بر مساله «مشروعیت» و اینکه سیاست چون نیازمند مشروعیت است مردم را مورد خطاب خود قرار می‌دهد دیگر آن چنان بی‌معناست که سخن گفتن از آن چیزی جز یادآوری کردن یک سنت تفکر سیاسی نیست. مشروعیت مساله نظام‌های سیاسی فراگیری چون نظام سیاسی ما نیست که بخواهد آن را باز تولید کند. در جامعه‌ای همچون جامعه ما تأکید یا عدم تأکید بر مشروعیت مردمی خود مساله‌ای سیاسی و جزئی از عمل حکومت است. این سیاست است که اصولاً مشروعیت را برای شما تعریف کرده، آن را در شما درونی می‌سازد و شما را وادار می‌سازد که در راستای تحقق آن تعریف زندگی کنید و بمرید. از سوی دیگر، سخن گفتن از «مشارکت» و تأکید بر نیاز جامعه به مشارکت حتی در شکل حداقلی آن نیز همچون بالا آوردن و نشخوار کردن چندین و چندین باره لقمه غذایی است که دستگاه سیاسی آن را غذای تو دانسته، آن را در مقابل تو گذاشته، شیوه خوردنش را به تو یاد داده و حتی به تو گفته است که ترکیب این غذا چیست و از چه موادی شکل گرفته و چه سودهایی برای بدن و سلامت شما دارد.

۴) شاید بتوان تنها دلیل وجود این همه تریبون سیاسی، و این همه تلاش برای تکرار یک بینش و گفتن خاص سیاسی و این همه تلاش برای اجرای کردارها و مناسک خاص سیاسی را در ناتوانی سیاست در ساختن یک کل یکدست و مستقیم و دارای قدرت مطلق از خود دانست که برای همیشه خلیش را راحت سازد که او بر همه جا سایه افکنده است. اصولاً در این معنا بزرگ شدن سیاست و فراگیری شدن آن حاصل ترس سیاست از نقصان خود است. ترس از قدرت هر امر عینی بیرونی تهدید آميز خاستگاه بزرگ و فراگیر شدن سیاست است. سیاست نیازمند آن است که همچون یک آدم وسواسی به همه جا نگاه بیندازد و همه چیز را تحت کنترل گیرد مبدا که جایی بیرون از قدرت او باشد و تبدیل به تهدیدی برای او شود. به همین دلیل هم هست که زبان این گونه سیاست همواره هنجاری و دستوری است و بیش از اینکه بگوید جامعه چیست و برای آن چه باید کرد سخن از این می‌گوید که جامعه چه باید باشد و باید از خود چه بسازد. بالینحال، این ویژگی سیاست تمام ناشدنی است، زیرا سیاست همواره از پیش در نسبت با جامعه و امر اجتماعی ناقص، محدود و ترک خورده است. سیاست در نسبت با امر اجتماعی همواره ناقص و عقب است. سیاست هرگز قادر نخواهد بود تمام امر واقع جامعه را تحت کنترل خود آورد. جامعه موجود پیچیده و دارای ابعاد و زوایای ناشناخته و آشکار نشده‌ای است که آن را از در دسترس بودن همیشگی خارج می‌سازد. ترس سیاست از وجود حوزه‌ها و مسائل مخفی اجتماعی ترس همیشگی است که آن را تبدیل به یک بیماری و حشتناک در درون سیاست می‌سازد؛ تبدیل شدن سیاست به قاتل جامعه.

۵) سیاست که قادر نیست جامعه پیچیده و ناشناخته را در کنترل خود گیرد تنها با دو راهکار جهت کنترل ترس خود از جامعه روبروست: الف) تبدیل کردن جامعه به دانشگاه و تربیونی که از کوچکترین مسائل ایجاد شده در خود سخن بگوید و نسبت به آن‌ها بیندیشد و کشفیات خود را در اختیار سیاست قرار دهد تا با روشنی بیشتری قادر به سیاست‌گذاری باشد و ب) تبدیل کردن ترس از جامعه به خشم از جامعه و نابود کردن و کشتن آن. در این حالت سیاست در ترس از جامعه اندک اندک آن را می‌کشد و با این شیوه عمل اصولاً زمینه ساز نابودی خود می‌گردد که اعمال سیاست و قدرت بر یک جامعه مرده چیزی جز مرگ سیاست و قدرت نیست. آنچه سیاست در جامعه ما و در برخورد با جامعه انجام می‌دهد چیزی جز این راهکار دوم نیست. در این چنین وضعیتی سخن گفتن از نیاز به اصلاح اقتصادی چیزی جز این نیست که بگویم اقتصاد هم تحت کنترل ماست و می‌توانیم توان نقدی نهفته در آن را مدیریت و کنترل کنیم. اصولاً چنان که گفتیم کارکرد گفتن و کردار سیاسی در جامعه‌ای همچون جامعه ما چیزی جز فرونشاندن ترس سیاست از جامعه نیست.

۶) وظیفه ما در چنین وضعیت سیاسی چیست؟ به عبارت دیگر، رسالت و مسئولیت ما در قبال چنین سیاستی چیست؟ آیا باید چنین سیاستی را جدی بگیریم و خود را موظف به درگیر شدن با آن در معنای مثبت و منفی درگیری بدانیم یا به طور کلی بی تفاوت از کنار آن بگذریم و آن را نادیده بگیریم؟ یا این سیاست ایدئولوژیک(و نه ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسی مورد اشاره فیلسوف سیاست ایدئولوژیک یعنی سید جواد طباطبایی) چه باید کرد؟ شاید بهترین پاسخ همان پاسخ روانکاوان در برخورد با بیمار مبتلا به ترس و وسواس باشد. باید کوشید عامل ترس را تبدیل به موجودی آشنا ساخت. باید بر خلاف تکنیک آشنآزدایی برشت و تبدیل کردن موقعیت آشنا به یک موقعیت شگفت مورد پرسش، امر ناشناخته و غریب و پیچیده و بیماری ساز جامعه را تبدیل به امری آشنا برای سیاست کرد. این روش روشی قدرتمند در برخورد با سیاست خشمگین از جامعه است. باید تا می‌توان از جامعه حرف زد و از آن گفت و نوشت و آن را تبدیل به امری عادی و معمولی ساخت(نقش رسانه‌ها در اینجا بسیار مهم است). شاید بهترین راه روبرو شدن با یک عامل مهاجم خشمگین پر از نیروی شهود، لخت و عریان شدن در مقابل اوست تا با دیدن بدن شما و ظرافت‌های نهفته در آن، خشونت و خشم را راهی بیخود در برخورد با بدن شما بداند.

ما با اصلاح طلبی چه کردیم؟!

یا وقتی که نو-اصلاح طلبی همه چیز را می‌بلعد

صفحه آخر را بخوانید

در نسبت توسعه و آزادی در ایران معاصر

شیشه و سنگ

مقاله‌ای بلند از دکتر سیدرضا شاکری؛

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی



اعتماد سیاسی،

واژه‌ای در دور دست‌ها

زاهده سهرابی

کارشناس ارشد علوم سیاسی

اعتماد عامل اصلی برقراری پیوند میان انسان‌هاست و همان‌طور که در رابطه بین مادر و نوزاد و اعضای خانواده، مهم‌ترین نقش را بازی می‌کند، در میان احاد جامعه و روابط متقابل میان آنها نیز اهمیت دارد. اصولاً هیچ رابطه‌ای بدون اعتماد شکل نمی‌گیرد. یکی از انواع اعتماد، اعتماد سیاسی است که به رابطه دولت و مردم می‌پردازد. اعتماد سیاسی یکی از کارکردهای مهم و عمده سرمایه اجتماعی است. به عبارت دیگر اگر سرمایه اجتماعی افزایش پیدا کند، اعتماد سیاسی هم افزایش پیدا می‌کند؛ چون بین سرمایه اجتماعی و اعتماد سیاسی رابطه مستقیم و مثبتی وجود دارد. اعتماد حاصل صداقت در رفتار است و اگر صداقت رفتاری وجود نداشته باشد، اعتماد نیز از میان می‌رود. پژوهشی که دکتر غلامحسین معتمدی انجام داده است، نشان‌دهنده آن است که میزان بالای اعتماد، برابر با افزایش همکاری خودآگاهانه به شکل تبادل اطلاعاتی مستقیم و همیاری متقابل نیز از نمود اجتماعی رانیز بالای می‌برد. سرمایه اقتصادی و سرمایه انسانی در نبود سرمایه اجتماعی به رشد و توسعه اجتماعی منجر نخواهد شد، یعنی همان وضعیت که در جامعه امروز شاهد هستیم. در حقیقت نبود اعتماد در جامعه مهم‌ترین عامل عدم توسعه کشور است. در حالی که وجود سرمایه اجتماعی که اعتماد، مهم‌ترین نقش را در آن بازی می‌کند، حتی در غیاب سرمایه اقتصادی و انسانی می‌تواند درجه‌ای از رشد و توسعه را تضمین کند. از طرف دیگر، اعتماد در عملکرد سازمان‌ها که واحدهای اجتماعی محسوب می‌شوند، نقش مهمی در کارایی سازمانی ایفا می‌کند. در عرصه اقتصاد هم مطالعات، نشان‌دهنده نقش کلیدی اعتماد در شاخص‌های اقتصادی است. اعتماد یکی از مهم‌ترین عوامل پیش‌بینی‌کننده افزایش یا کاهش در آمد سرانه است. همچنین، عاملی است که موجب کاهش هزینه اقتصادی سرمایه‌گذاری‌ها می‌شود، کسب و کارهای جدید به وجود می‌آورد و بیکاری را کاهش می‌دهد. بروز بی‌اعتمادی و فقدان صداقت رفتاری به معنی کاهش سرمایه اجتماعی است. روند رشد و توسعه هم بدون سرمایه اجتماعی امکان‌پذیر نیست. نقش اعتماد در پیش‌بینی‌پذیری و آینده‌نگری نیز مهم است. بنابراین، در جامعه‌ای که تحت تسلط بی‌اعتمادی است، آینده‌نگری و برنامه‌ریزی درازمدت جامه عمل نمی‌پوشد. اگر می‌گویند جامعه ایران جامعه کوئامدت یا به قول دکتر کاتوزیان، جامعه کلنگی است، به همین موضوع برمی‌گردد. تعبیرهایی مانند بساز و بفروش و از آن رایج‌ترین و در رو هم نشان‌دهنده همین امر است. کمبود اعتماد در بین مردم وضعیت مطلوبی ندارد. معققان، اعتماد بین شخصی و گروهی در ایرانیان را در سطح بالا و اعتماد در سطح میانی و نهادهای با عام را در حد متوسط و پایین‌تر از آن و در حال فرسایش ارزیابی کرده‌اند. وقوع برخی اتفاقات در جامعه امروز ایران مؤید این موضوع است که اعتماد اجتماعی در جامعه ایران نسبت از یک جامعه سنتی به مدرن و مستشدهن پیوندهای اجتماعی بین افراد در طول سالان گذشته است؛ اما نباید فراموش کرد که کاهش اعتماد در سطح کلان زاینده کارایی نداشتن نهادها و سازمان‌ها و زیرمجموعه‌هایی است که در حیطه این سازمان‌ها قرار دارند. مواردی از قبیل فسادهای کلان مالی نظیر اختلاس سه هزار میلیارد تومانی، فسادهای مالی در پرونده بانک زنجانی یا پروژه شان‌دیز و ماجرای مفقودشدن دکل نفتی و حقوق‌های نامتعارف مدیران نمونه‌چنین ناکارایی‌ای در سیستم نظارتی است. همچنین، تخلفات مالی، مدارک تحصیلی جعلی و محکومیت برخی از کارگزاران حکومتی و مسئولان آنها، نمونه‌هایی از این دست است که می‌تواند آسیب جدی به کلیت اعتماد اجتماعی در سطح جامعه وارد کند. کاهش اعتماد اجتماعی می‌تواند معلول عواملی از قبیل افزایش فاصله طبقاتی، نابرابری، تبعیض، بی‌عدالتی و همچنین فقدان امنیت اجتماعی و روانی و فساد اداری نیز باشد؛ عواملی که باعث گسترش تضاد و مستشدن پیوندهای اجتماعی بین افراد و گروه‌های اجتماعی می‌شود. هر چقدر این موارد پررنگ‌تر باشند، اعتماد اجتماعی کم‌رنگ‌تر خواهد شد. مسئولیت‌پذیری در جامعه‌ایاباید به طریقی افزایش‌داده‌توان‌ها مان‌حضور و رومردم مشارکت‌شدن آن‌ها را کاهست.

زندگی روزمره زنان در مرکز و پیرامون

مهديه امیری

سر دبیر

زندگی روزمره هیچ‌گاه تماماً از توجه به قدرت‌اشباع نمی‌شود، بلکه همیشه راه‌هایی برای مقاومت وجود دارد.(میشل دوسرتو)

انسان در عصر مدرن تحت تاثیر ایده‌ها، افکار، ایدئولوژیها و تکنولوژیهای نوین، با تنوع بسیار زیادی از کالاهای، بلوارها، پاساژها، اماکن خرید، اشکال جدید ارتباطاتی و... روبرو گردیده و هویت‌های متنوعی کسب کرده است. پیدایش شهرنشینی نه تنها مناسبات بین زن و مرد بلکه بسیاری از دیگر مسایل و موارد انسان را دگرگون ساخته است. تفاوت در سبک زندگی انسانها در شهرهای مرکزی و پیرامونی در عصر جدید بسیار قابل لمس می‌باشد. در این نوشته سعی شده که به این تفاوتها در زندگی روزمره زنان در مرکز و پیرامون پرداخته شود. در جامعه پیشامدرن ایران در کمتر از یک قرن پیش، زنان به ندرت در مکانهای عمومی ظاهر می‌شدند و در صورت ضرورت حضور یک مرد با آنها لازم بود. زنان فقط در مکانهای شخصی یا مکانهایی که اصولاً از وجود مرد عاری بود (مسجد، حمام و قبرستان) می‌توانستند آزادانه حاضر شوند. با شکل‌گیری جامعه جدید، رفتن به خرید یکی از بهانه‌هایی بود که می‌توانست زن را در عرصه عمومی فعال کند. امروزه چنین حضوری بین کار مفید و فراغت در نوسان است یعنی در حالی که زن برای منزل خرید می‌کند، می‌تواند تفریح کند و زمان آزاد خود را در جامعه واقعی داشته باشد. این واقعیت که زنان کمتر بدون وجود همراه به خرید می‌روند نشان می‌دهد که آنها امکان حضور در مکانهای عمومی را تبدیل به فرصتی برای ایجاد دوستی و روابط اجتماعی کرده‌اند.(کاظمی و ابادزی، ۱۳۸۳: ۱۰۵-۱۰۶)

زنان همچنین علاوه بر فرصت خرید امکان حضور در مکانهای اجتماعی جهت اشتغال و فعالیتهای جانبی رانیز دارا هستند. اما این امکانها همواره با محدودیتهایی روبرو است و علاوه بر سایه سنگین مردسالاری که همچنان بر این حضور سنگینی می‌کند، تفاوتیهای در مناسبتیهای انسانی از جمله سازوکارهای اقتصادی و کاهش نقش زن در تولید و نیز تفاوتیهای درجه شهری از لحاظ هویتی و منزلتی رانیز شامل می‌شود. زنان در مرکز همواره از لحاظ زیست شهری بسیار متفاوت تر از زنان در پیرامون و شهرستانها می‌باشند و بالتبع از لحاظ هویتی دارای منزلت اجتماعی بیشتری نسبت به زنان پیرامونی هستند. رشد شهر، رشد طبقه متوسط شهری، بالا رفتن سطح تحصیلات و امکان داشتن زندگی همواره در این گفتنمان مسلط ایدئولوژی و سنت دست و پا می‌زنند و قادر به دگرگونی تجربه‌های زندگی روزمره و متحول نمودن سبک زندگی خود نشده و همچنان به ایفای نقش سنتی خود در این صحنه از زندگی می‌پردازند. غالب زنان پیرامونی در رهایی که سرمایه داری برای آنها در خیابان‌ها، مراکز خرید، فیلمها و ... فراهم کرده، غرق شده‌اند و دچار نوعی شی وارگی گردیده‌اند. زنان در شهر همواره با تجربیاتی آنی و زودگذر در زندگی روزمره مواجه می‌گردند و برخی از این طریق تجربه‌ای جمعی شکل گیرد. زندگی روزمره عرصه تفاوتها و خلاقیتهاست. در این عرصه، فضای فرهنگی وجود دارد که از دیدگاه میشل دوسرتو افراد این توانایی را دارند که دنیای روزمره خود را از یک سناریوی محتوم و از پیش مقدر، به مجموعه‌ای از تکاپوهای شخصی تبدیل می‌کنند. از دید دوسرتو زندگی روزمره محصول تلاشهای افراد برای به ثمر نشاندن برنامه‌های زندگی شان است، یعنی میدانی است که مبارزه‌های پر تکاپویی در آن رخ می‌دهد. بافت فرهنگی روزمره، که روزی بی‌چون و چرابه عنوان حوزه ایدئولوژی تحمیلی و آگاهی کاذب دانسته می‌شد، به صورت مجموعه‌ای از گفتنمانیهای متعارض و کردوکارهای متضاد تصویر می‌شود که در آن، جهان بی‌وقفه مورد تعریف و بازتعریف است.

مجید نصوری: سردبیر سالنامه ارغنون هامون خبر داد:

ارغنون هامون؛ پدید آوردن اصالت برای تفکر

به گزارش دوهفته نامه آوای هامون، سردبیر سالنامه بینارشته ای ارغنون هامون دریاب نخستین شماره این سالنامه توضیحاتی داد: نشریه ارغنون هامون تلاش دارد، در کنار دیگر فعالیتهای مطبوعاتی و نوشتاری حاضر و متمرکز در ایران؛ نقش فکری مکمل در سطحی از اندیشه داشته باشد که کمتر به آن التفات شده و یا به طور کامل نادیده انگاشته شده است. این کم توجهی و بی توجهی فرصتی را ایجاد می کند که در جایی دور از مراکز



فکری و فرهنگی ایران به مسال اساسی علوم انسانی و تفکر پرداخته شود. و حاشیه های جغرافیایی دور از مرکز، نقش فکری و فرهنگی خود را ایفا کنند. مجید نصوری در ادامه اشاره کرد: ارغنون هامون تلاش دارد سنت پژوهی؛ به عنوان یکی از مباحث مهم نادیده انگاشته شده در علوم انسانی ایران را مورد بررسی و توجه عمیق خود قرار دهد. وی ادامه داد: نگاه به سنت و میراث فکری و فرهنگی اهمیت ویژه ای دارد، در گذشته نشریاتی مانند فصلنامه "ارغنون"؛ گامهای موثری در جهت معرفی و ترجمه متون فکری و جریان های فکری در ایران داشته اند، از همین رو سالنامه ارغنون هامون نیز در این جریان سازی تفکری و اندیشگی گام خواهد نهاد.

مجید نصوری در پایان گفت: نخستین شماره سالنامه سراسری ارغنون هامون در فصل پاییز ۹۷ بر روی پیشخوان مطبوعه فروشی ها و کتابفروشی های کشور خواهد آمد.

شیشه و سنگ؛ در نسبت توسعه و آزادی در ایران معاصر



دکتر سیدرضا شاکری

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

همه این بیت شعر معروف را شنیده ایم که:

«گر نگه دار من آن است که من می دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد»

این بیت که خاستگاه شهرتش سیاست ایرانی اوان دوره قاجارهاست، حکایت توسعه و آزادی ایران معاصر هم می تواند باشد. سیاست و حکومت از توسعه در طی شش دهه شیشه ای ساخته که همواره در معرض سنگ آزادی قرار گرفته است و آنگاه خواسته با کار خدایی کردن توسعه را در برابر سنگ سالم نگه دارد! چرا تقدیر توسعه و آزادی و نسبتشان با هم حکایت سنگ و شیشه شده است؟ واقعیت تاریخی شصت سال برنامه ریزی برای توسعه تا حدودی این ناسازه تلخ را تایید می کند؛ ملی شدن نفت و کودتای ۱۳۳۲ خیلی زود کمر نخستین برنامه توسعه را در ایران شکست و آن را ناکام نهاد. از ۱۳۳۰ درآمد نفت ایران شدیداً افت کرد و بحران مالی تا سال ۱۳۳۳ برنامه توسعه شاه را به گرداب کشید. آخرین برنامه توسعه دوره پهلوی نیز با امواج خروشان انقلاب سال ۱۳۵۷، در هم شکسته و نیمه کاره رها شد.

سخن نگارنده از نسبت توسعه و آزادی در حقیقت به انسان به مثابه موضوع اصلی توسعه باز می گردد. واژه و مفهوم انسان را می توان در کنار توسعه نهاد و رابطه این دو را بررسی نمود که البته تحقیقات و نظروری های زیادی نیز در این باب انجام شده است. اما سخن از آزادی سخن از انسان نیست، دفاع از انسان و گفتگو با اوست. انسان تنها متعلق و دغدغه آزادی است و توسعه با تمام وجود و حقوق و حقیقت انسان در جامعه مرتبط می شود. وقتی آزادی می بیند که در فرایند توسعه چه چیزهایی از کف می رود و چه بر سر انسان می آید، ناگزیر از روایت گری می شود. آزادی کار خاصی نمی کند؛ بدعتی نمی نهاد فقط و فقط ناسازه های توسعه را در حق انسان آشکار می کند. آزادی انسان را از روایت اسطوره ای و دگر ناپذیر قدرت فک رهن می کند زیرا توسعه بی آزادی انسان را گروگان می گیرد.

از دیرباز تاریخ و در زندگی جمعی و شهری بشر حاکمان و قدرتمندان از انسان بسیار سخن گفته اند. حتا بسیاری از جنایت ها و خشونتها و ستم ها به نام انسان توجیه شده است. مفهوم انسان آنقدر وسیع است که هر خودکامه خونریز هم می تواند به اسم انسان عملکردش را توجیه کند. قدرت به نام مردم و ملت ها بخشی از انسان ها را برای بقا و زندگی بخش دیگری نادیده می گیرد و اسمش را امنیت ملی می گذارد. در توسعه هم همین اتفاق می افتد. در فقدان آزادی است که انسان در توسعه به ماده و موضوع گزینش محصور می گردد. اما وقتی نام آزادی را به جای انسان می گذاریم صحنه بازی عوض می شود.

اگر بپذیریم که آزادی نام دیگر انسان است، بهتر می توان به نسبت توسعه و انسان پرداخت. مقدمات این ادعا را بپذیریم تا در پایان سخن، سره یا ناسرگی آن آزمون پذیر شود. فضیلت

های انسانی مانند عدالت، اخلاق، آزادی، برابری و حق، که در فلسفه سیاسی جایگاه مهم و معنایی ژرف دارند، به عنوان ارزش های مرجع بنیاد نظم سیاسی و تاسیس دولت قرار می گیرند. در نظریه سیاسی مشروطه گرایی و قانون اساسی برآمده از آن این فضیلت ها در کنار دموکراسی به مثابه روش تمرین این فضایل ضامن معناداری زندگی سیاسی در جامعه قلمداد می شوند. با همه اینها آزادی در میان این فضیلت ها شان و مقام دیگری دارد. نه اینکه بر آنها برتری داشته باشد. ارزش آزادی در امکان هایی است که می تواند برای تحقق فضیلت های دیگر فراهم کند. به بیان دیگر آزادی زبان رسا و گویای فضیلت هاست. اگر در زندگی جمعی بشر قدرت و حکومت و حاکم و محکوم و فرمانبر و فرمانروا نمی بود، آزادی هم در کنار فضیلت های دیگر بود و کارکردی خاصتر نمی یافت.

در حضور واقعیت قدرت است که آزادی موضوعیت خاص می یابد. پس تغییر معادله هاست که آزادی را به میدان می کشاند. قدرت ارزشی است کمیاب و افراد و گروه های بسیاری به دنبال تصرف و کسب آن دست به کار می شوند. قدرت خصلت انقباضی دارد و تن به گفتگوی برابر نمی دهد و برای دوام خود ناچار به مهار و حذف رقیبان و دشمنان می پردازد. به این خاطر پیوسته دایره خود را می گسترده که این مستلزم و موجب تنگ تر شدن فضا و محدوده دیگران است. در این فرایند است که فضیلت های دیگر یعنی عدالت، اخلاق، حق و برابری مورد تعدی و تعرض و حتی رد و انکار قرار می گیرند و حتا قربانی می شوند. تراژدی اینجاست که قدرت به اسم همان فضیلت ها قلمرو خود را می گستراند! اینجاست که به آزادی نیازمندیم تا با نقد قدرت و تسلیم آن به فضیلت ها حدود خود را به آنها مقید کند.

در دوران مدرن که تجربه تازه ای از قدرت و سیاست در زندگی عمومی بشر در الگوی دولت مدرن آزمون شد، مفاهیمی مانند انقلاب، تکامل، ترقی، پیشرفت و توسعه متأثر از علم جدید در زمینه سیاست پدیدار شدند. توسعه چونان مفهومی تعیین کننده در سیاست معاصر جایگاه مسلمی در جامعه یافت و اکنون نیز در حکم ضرورتی ناگزیر برای سعادت و سرنوشت مطرح است. توسعه نه به معنای الگویی خطی از جانب غرب، بلکه در حکم قالبی برای تحقق خواسته ها و فضایل انسانی در همه کشورها تجربه شده و عمدتاً در هیات برنامه ظهور کرده است. اما مهم این است که توسعه با نگاه قدرت و حکومت ها خوانده، تعریف، تنظیم و تصویب و به اجرا گذاشته می شود و در نهایت سنجش و ارزیابی آن هم بر عهده خود آنان است. اینکه دولت متولی و متصدی توسعه است، نه به معنای قوه مجریه بلکه به این معناست که حکومت توسعه را تعریف و به اجرا می گزارد و خود نیز داور آن می شود. در اینجا اشکال منطقی و معرفت شناسی برای توسعه بروز می کند. کسی نمی تواند در آن واحد واضع حکم، مجری آن و داور و قاضی این فرایند و پیامدها و آثارش باشد.

توسعه در این شصت سال محبوب حکومت ها و آزادی همواره مغضوب آنان بوده است. توسعه به مثابه اسباب خوشبختی و سعادت ملت کالایی خواستنی بوده و با اختیار و جدیت پی گرفته شده و بهای گزافی هم برایش پرداخته ایم. ولی آزادی مطرود و بناچار و چونان مهمانی موقتی و ناخوانده و وارداتی انگاشته شده است. هیچ حکومتی توسعه یا به زبان کنونی پیشرفت را توطئه ای غربی برای تباهی کشور ندانسته و در عوض آزادی را سوغاتی مسموم برای انحراف

جوانان دانسته است! از این قسم گزاره ها در حافظه تاریخی مان فراوان داریم! سیاستمداران و حکومت های معاصر ما در گذر این شش دهه به گونه آرام و تدریجی واقعیتی را برساخته و جا انداخته اند که آزادی فضیلتی خوب و مهم است اما اولویت نخست توسعه است و کشور وقتی توسعه یافت آزادی را هم با خودش می آورد.

توسعه و آزادی بیان دیگری از رابطه دولت و مردم(انسان) نیز می تواند باشد. فقدان نظریه پیشینی دولت در ایران سبب شده که هویت دولت جدید و عمل سیاسی مترتب بر آن در ایران آمیزه ای از تاریخ و تجربه باشد و کمترین وزن نظری را از حیث فلسفه و نظریه سیاسی به خود بگیرد. به همین دلیل دولت معاصر ایرانی نتوانسته نماینده امر عمومی و خیر عمومی شده و آن را در وجوه تولی گری خویش و از جمله در فرایند توسعه پیگیری کند و حتی به طور نسبی به ثمر بنشاند. برای نمونه اگر نظریه دولت برگرفته از اندیشه سوسیالیزم باشد یا لیبرالیسم توسعه در آن نیز متفاوت خواهد بود. دولت مدرن ایرانی بر ویرانه های تجربه استبدادی و امکانات علمی و فنی مدرنیته که در فرایند مدرنیزاسیون شکل گرفت، هویت یافت و توسعه را پیشه خود ساخت. ما هرگز نپرسیده و نمی توانیم بپرسیم که برنامه های هفت یا پنج ساله عمران و توسعه تا کی ادامه خواهد داشت؛ چون پذیرفته ایم که توسعه یک برنامه است و برنامه هم ذات زندگی و پیشرفت امور. سیاستمداران و دولت مردان ایرانی با گزاره هایی که متأسفانه ما اهالی علوم انسانی برای آنها آماده جویدن کرده ایم، توسعه را به پیشه و حرفه تخصصی حکومت تبدیل کرده و ادامه خواهند داد. تامل در گزاره های با عمر صد ساله زیر ما را به این امر توجه خواهد داد:

«جامعه ایران در حال گذار است. ما در توسعه تاخر تاریخی داریم. توسعه اولویت نخست کشور است. ما نیاز به الگوی توسعه داریم. برنامه ریزی برای توسعه وظیفه ذاتی دولت است.»

چنین مواردی و تکرار چندین دهه آنها در عمل به پذیرش توسعه به مثابه تکلیف دائمی حکومت انجامیده و دولت ها نیز آن را به عنوان وظیفه سازمانی خویش در دستور کار قرار می دهند. از سوی دیگر ناکامی برنامه های توسعه در طی زمان مقرر آنها سبب می شود بخش های روی کاغذ مانده هر برنامه، به برنامه بعدی منتقل شوند. این دومینوی توسعه تا بی نهایت ادامه خواهد یافت و بر اساس این منطق هرگز نوبت به آزادی نخواهد رسید.

نگاهی به برنامه های عمرانی دوره پهلوی دوم
بیش از شصت سال است که ذائقه مردم ایران را توسعه گرفته ولی هنوز کامی از آن شیرین نشده است. به اهداف و آرمان های دوازده برنامه توسعه در کشور بنگریم تا این ادعا تایید بگیرد؛

در برنامه اول عمرانی زمان شاه ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۳ نفت به عنوان ارباب بخشنده توسعه و تامین کننده هزینه اجرای برنامه ترفیع یافت و حاکم بلامنازع همه برنامه های بعدی گردید. حتی خود شاه به تصریح اعلام کرد که پیشبرد برنامه های توسعه صنعتی و اقتصادی و اجتماعی کشور تکیه اساسی بر درآمد نفتی دارد.(محمدرضا پهلوی، ۲۰۰۰: ۸۰)در تبصره دو ماده ۲ برنامه اول عمرانی تصریح شده که پرداخت اعتبار شرکت سهامی نفت ایران بر سایر موارد مقدم است. گزارش های مراجع رسمی آمار نشان می دهد که منابع اصلی تامین کننده پول اجرای برنامه اول توسعه شاه، شرکت نفت با ۳۷ درصد

و وام های بین المللی با ۳۱ درصد در صدر قرار دارند و پایین ترین سهم به مشارکت بخش خصوصی تعلق دارد. بدین ترتیب شهروندان در رقم زدن سرنوشت خویش نقش بسزایی ندارند. تازه باید به همین رقم سهم بخش خصوصی هم با تردید نگریمت و به کیفیت آن نیز توجه نمود. ساختار رانتی سیاست در ایران بدین ترتیب توسعه از آغاز نه با انسان ایرانی و فردیت مسئول وی بلکه با نفت همراه شد.

برنامه دوم عمرانی محمدرضاشاه از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۱ را در بر می گیرد. هدف های ارزشمند آن شامل افزایش تولید، خود کفایی داخلی، ترقی کشاورزی و صنایع ، بالا بردن سطح فرهنگ و زندگی افراد و بهبود بهداشت و وضع معیشتی مردم می شود. منبع اصلی برنامه دوم نیز نفت بود و نه کوشش انسانها و شهروندانی که می توانستند هرکدام در تحقق برنامه سهیم شوند. با کاهش درآمدهای نفتی راه جایگزین برای تامین منابع وام های خارجی بود. بدین گونه بود که این برنامه توسعه احساس مسئولیت شهروندان ایرانی را همراه خود نداشت و مردم توسعه را وظیفه دولت دانسته و خود را مصرف کننده می انگاشتند.

برنامه سوم سال های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۷ را نشان کرد. هدف های برنامه مکتوب و مصرح نبود اما مبالغ بخش های آن هدف کمی رشد ۶ درصدی اقتصادی را بر پایه نقش و سهم دولت تایید می کند. تفاوت آن با دو برنامه قبلی صفت برنامه جامع بود که وفق اندیشه پشتیبان آن یعنی دولت محوری بودن، یک مرجع جامع و مستقل به نام سازمان برنامه را هم توسعه داد و نهادینه کرد. سهم نفت در سال نخست این برنامه ۵۵ درصد و در سال پایانی به ۸۰ درصد می رسید. درآمد بعدی نیز وام های خارجی بود.

برنامه چهارم عمرانی سال های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ را در بر داشت. رشد اقتصادی و تکثیر درآمد ملی توزیع عادلانه درآمد، کاهش نیازمندی به خارج، بهبود خدمات اداری و تقویت بنیه دفاعی کشور از هدف های برنامه چهارم است. سهم نفت در تحقق هدف های برنامه به ۸۰ درصد رسید. برای نخستین بار صد درصد درآمد گاز و پتروشیمی به برنامه اختصاص داده شد. برای تحقق این درآمد صادرات نفت و گاز در اولویت نخست کشور قرار گرفت. به نحوی که از ۲۸۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۴۶ به عدد ۴۳۱ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۰ رسید. (ماخذ: قانون برنامه عمرانی چهارم، مرکز پژوهش های مجلس) نفت محوری معنایی جز ساختار محوری و دولت محوری در توسعه نداشت و این نقطه مقابل فرد محوری در بنیاد نظریه توسعه است.

برنامه پنجم عمرانی محدوده سال های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ را شامل می شد. هدفهای برنامه شامل ارتقای هرچه بیشتر سطح دانش و بهداشت و فرهنگ مردم و رفاه جامعه، توزیع عادلانه درآمد ملی، رشد سریع اقتصادی و نگهداری و زنده کردن میراث فرهنگی، پژوهش و آموزش فرهنگی شدند. نفت و به تبع آن دولت همچنان محور تامین و مرجع اجرای برنامه بوده و این معادله تا سال آخر تشدید می شد. سهم نفت از رقم ۵.۲ میلیون دلار در سال ۵۱ به ۷.۲۰ میلیون دلار در سال ۵۶ می رسید.

برنامه ششم عمرانی در میانه اجرای برنامه پنجم مطرح شد. فرایند تدوین برنامه ششم توسعه در قالب ۳۶ کمیته آغاز و زمینه ای فراهم شد تا صاحب نظران و استادان دانشگاهها در قالب این کمیته ها به طور جدی تری به ایفای نقش در امر سیاستگذاری بپردازند. برنامه برای اولین بار بر مواردی نظیر مشارکت افراد جامعه در امور مملکتی، گسترش مشارکت و نظارت مردم در مسئله برنامه ریزی و تصمیم گیری، واگذاری اختیارات لازم به استانها، شهرستانها، بخشها و روستاها، گسترش امکان شکل اجتماعی و تقویت انجمنهای دموکراتیک تأکید کرد(امیدی،

علی اصغر درلیک: سردبیر فصلنامه نامه هامون خبر داد:

نامه هامون؛ مجله ای برای فرهنگ وهنر

علی اصغر درلیک، سردبیر فصل نامه «نامه هامون» در گفتگو با وب‌سایت هامون ایران از برنامه‌ی آتی مجموعه هامون برای چاپ شماره‌نخست این فصل‌نامه در مهرماه سال جاری خبر داد و افزود: نامه هامون، با توجه به سیاست‌گذاری مجموعه‌ی هامون، در فضایی متفاوت نسبت به دیگر نشریات هامون منتشر خواهد شد و عمده‌مباحث این نشریه حول محورهایی چون شعر و داستان، نقد ادبی، تئاتر و سینما، فرهنگ و زندگی روزمره، موسیقی، و … قرار خواهد گرفت. در این مجله سعی خواهد شد افزون بر جذب علاقمندان و مشتاقان فضای ادبیات و فرهنگ، توجه مخاطبان تخصصی و پژوهشگران جدی این حوزه را نیز جلب کنیم و از ظرفیت‌های همه‌اهالی فرهنگ در جهت تولید محتوا استفاده ببریم. او در ادامه با اشاره به فقدان نشریه‌ای جامع و منسجم

وکار، توازن و عدالت بین منطقه ای، توانمند سازی اقشار آسیب پذیر، اصلاح نظام اداری و مبارزه با فساد، شفافیت در پرداخت ها و مزایا، خودکفایی در محصولات اساسی، حفاظت از محیط زیست، ارتقای عدالت اجتماعی، تحول در نظام تعلیم و تربیت، تحول و ارتقای علوم انسانی، کاهش آسیب های اجتماعی، مقاوم سازی فرهنگی، مهندسی فرهنگی، تقویت خانواده و… از هدف های این برنامه تعریف شده است.

فاصله گرفتن از دوگانه ذاتی توسعه– آزادی و فروکاسته شدن آن به یک سوی ماجرا، توسعه را لزوما به ماده برنامه تبدیل کرده است.
تلقی برنامه ای از توسعه روز به روز فاصله میان معنای انسانی توسعه یعنی سرنوشت مشترک انسانی و ملی را با معنای خشک و احکامی برنامه می گسترد.
به گفته ی یک پژوهشگر برنامه توسعه در ایران به طور معمول شامل ماده قانونی برنامه، اهداف کلی، خط مشی ها، تصویر کلان، اهداف کمی، سیاست های کلان و جدول های پیوست می شود. (امیدی، ۱۳۹۱: ۱۰۵)
برساخته های اعلامی و اعمالی مانند توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه اجتماعی، فرهنگی، انسانی و انواع توسعه های دیگر در فضای رسمی و رسانه ای جامعه ما دهه هاست که به مضامینی پرتکرار و خسته کننده بدل شده و در مراجع رسمی به وظیفه ای قانونی و اداری فروکاسته و رفع تکلیفی بیش نیستند.
مجلس ها و دولت ها هر سال و هرپنج سال قوانین و مقررات شدیدتری برای پایش و نظارت بر اجرای برنامه ها وضع می کنند ولی در بر همان پاشنه می چرخد و در پایان بخش مهمی از احکام برنامه اجرا نشده و بدتر از آن توسعه و آرمان های شیرینش باز هم در دوردست ها سراب نمایی می کنند!

آزادی تنها ضامن معتبر حفظ توازن در سیاست است. توازن های نهادی، موضوعی، آموزشی، فرهنگی، نظامی، داخلی، خارجی، مادی و معنوی، و توازن های دیگر که دوام کمی و کیفی زندگی جمعی و معناداری زندگی سیاسی به همین توازن هاست.
به بیان دیگر با آزادی است که می توان انسان متوازن را در توسعه دید و بر محور آن حرکت ها و سیاست ها را تنظیم نمود.
متأسفانه بیشتر کشورهای جهان سوم نتوانستند با درک و تمرین توازن سیاسی در فرایند توسعه، به توسعه یافتگی حقیقی برسند.
در توسعه های جهان سومی انسان در کنار زمین ومعدن، کوه، صنعت، فرهنگ و محصولات و سرمایه های دیگر یک منبع دیده می شود، ابژه ای که قابل برنامه ریزی و مدیریت برای مصرف شدن یا تولید کردن است.
برنامه توسعه دغدغه آن دارد تا از اتلاف این منبع در کنار سایر منابع جلوگیری کند.
ابتکار، خطر پذیری، سخت کوشی، نظم و انضباط، الگو پذیری، تعصب داشتن، کار و کوشش، تولید و… ابعاد مدیریت انسان در مقام منبع توسعه اند.

از سوی دیگر حاکمان و سیاستمداران با قانون قدرت طلبی و قرار گرفتن در محیط پرستیز بین المللی توسعه را در عمل به حوزه سیاست خارجی می برند و با توجیه های گوناگون به ضرورت قدرتمندی در مقیاسه های ملی و منطقه ای و جهانی می رسند.
کشاندن منطق نزاع آمیز محیط بین الملل به سیاست داخلی، در مجموع توسعه را هویتی ستیزنده می بخشد و میان نیروهای سیاسی و اجتماعی داخلی منازعه ایجاد می کند.
درست است که توسعه چالش زا و متعارض است اما این به معنای ستیز رقابت جویانه نیست. این تلقی از توسعه در میان برنامه نویسان توسعه نهادهی می شود و خروجی قوانین و احکام توسعه نیز رقابتی می شود.
چالش جابجایی دولت ها در ایران و در پی آن بن بست برنامه جاری و تدوین برنامه جدید معلول این آسیب است.

مشاهده می کنیم که خواستن توسعه و توانستن آن از بنیاد توسعه را در هیات مفهومی مقتدرانه متولد می کند. توسعه به وسیله سیاستمداران و رهبران جهان سومی و به اتکای منابع خداداد و مواهب طبیعت، تخصص دانشمندان، کتیک مهندسان، اثرگذاری رسانه و تریبون، و قدرت برنامه نویسی کارشناسان و مدیران انتخاب می شود.
مشاهده فاصله میان وضع کشورهای پیشرفته با خود، دولتمردان را به فکر راه های ماینبر می اندازد.
توهم بگویی از میان سنت و مدرنیته، هویت برنامه های توسعه را رقم می زند.
به این دلیل است که توسعه در کشورهای خاورمیانه در سال های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ انتخاب های مقتدرانه و پروپیمان میان زندگی شهری و نفی زندگی روستایی، میان صنعتی شدن و بی توجهی به سنتها، میان رشد سریع اقتصادی و بی توازنی بود.
در همه این انتخاب ها تنها یک عامل انتخاب قدرتمند حضور دارد، دولت و حکومت.
به بیان الخذیری کشورهای بزرگ خاورمیانه مانند ایران، عراق، ترکیه و مصر در طی دهه ۱۹۷۰ توسعه ماشینی شدن را در صنایع خویش و کالاهای مصرفی در دستور کار داشتند.
کانون این راهبرد طراحی نظام یکپارچه برنامه ریزی با یک بخش دولتی گسترده بود که توسعه را آماج خود ساختند. (کروماری و اسپندر، ۲۰۰۰: ۳۵۲)

در این حوزه در جغرافیای فرهنگی جنوب کشور اظهار داشت: انتشار این نشریه در فضای فرهنگی جنوب، به ویژه بوشهر، افزون بر اینکه امکان تعامل، و گاه تقابل، دیدگاه‌های مختلف نویسندگان و منتقدان فرهنگی –ادبی ما را فراهم خواهد آورد و از این طریق امکان هم‌زیستی دیدگاه‌های گوناگون را در کنار یکدیگر به وجودمی آورد، برای بخشی از نویسندگان و منتقدان نوا نیز این فرصت را پدید خواهد آورد که ایده و سخن خود را به منصف نقد و بررسی بگذارند.

سردبیر فصلنامه نامه هامون در پایان گفت: نامه هامون مجالی و محملی برای حضور همه اهالی قلم و فرهیختگان خطه جنوب و سراسر کشور است و سعی تمام دست اندرکاران مجموعه هامون فراهم آوردن بستری مسالمت‌آمیز و فارغ از ارزش‌گذاری‌ها و پیش‌داوری‌های رایج در جهت طرح دیدگاه‌های گوناگون در زمینه‌های مختلف است و مجموعه نامه هامون همواره نسبت به طرح دیدگاه‌ها، پیشنهادها و انتقادها گشوده‌است و از آنها استقبال می‌کند.



آواکلامون ۰۳

روشنفکری؛ پیوند توسعه و آزادی

ذات روشنفکری آزادی است. نقش و سهم روشنفکران در توسعه چگونه و چیست؟ویژگی اصلی روشنفکران نگاه انتقادی آنان است که سیاست مداران آن را نق زدن تعبیر می کنند. اما واقعیت های تاریخ توسعه در کشورهای اروپایی نشان از این دارد که روشنفکران به دلیل تعهد منحصر به فرد به آزادی توانسته اند با نقدها و نق زدن های خویش توسعه اروپا را تصحیح پاسداری و مراقبت کنند تا از افتادن در راه های پرهزینه و بی بازگشت بر حذر دارند، سیاستمداران و توسعه نویسان و متولیان توسعه را زینهار و آگاهی دهند که تنها در صورت تعهد به انسان و آزادی است که می توان از انحراف سیاست های توسعه وارheid و به توازن زندگی گردن نهاد.
کوشش های روشنفکران در فرانسه، آلمان ، انگلستان و سایر کشورها حکایت از این دارد.
آنان وقوف داشتند که توسعه می تواند به رقابت های جاه طلبانه انجامیده و خشونت را دامن بزند. روشنفکران نسب به سیاست های خارجی دولت ها حساس بوده و نگران از اینکه به بهانه توسعه سیاست خارجی به توسعه طلبی منجر نشود.

اما منظور از آزادی و نسبت آن با توسعه و برنامه ها و احکامش چیست؟ آیا مراد درج کلمه آزادی در متن احکام برنامه توسعه است؟ هرگز! بلکه منظور از آزادی و نسبتش با توسعه گره خوردگی و پیوند ناگسستنی توسعه با تجربه زیسته وسرنوشت عمومی مردم ایران و چیدمان برنامه با قابلیت های فرد فرد اعضا و قشرها و گروه های جامعه و توسعه و گسترش مسئولیت فردی ایرانیان در انتخاب ها، کار، فعالیت ها و مشارکت در ساختن جامعه و سرنوشت خویش و در یک کلمه کوشش برای سهیم شدن در تحقق آرمان ها و ارزش های توسعه و تمرین زیست در جامعه توسعه یافته است.

پیوند آزادی با توسعه بدین معناست که هر شهروند ایرانی خود را ساکن در محیط مجموعه ای از برابری ها در امکان و انتخاب و محدودیت ها در عمل بداند و بتواند در این وسع و دایره همگانی بر اساس آگاهی و شناخت و هدفهای خویش برای زندگی دست به اقدام زده و از نتایج کوشش و عمل خویش برخوردار شود.
اگر این نگاه که بنیاد توسعه بر آن استوار است از آغاز به صورت مقدماتی مد نظر قرار می گرفت و در هر برنامه بلوغ و گسترش می یافت اکنون آزادی ضامن تحقق برنامه ها می شد؛ شهروندانی مسئول و جدی که میان خود و حکومت جدایی احساس نمی کردند.
حکومتی شدن توسعه در ایران در درجه نخست آزادی را از آن گرفت و به امری زائد تبدیل نمود.
گزاره مرکزی در پس پشت احکام توسعه پیش و پس از انقلاب این است که ما (متولیان توسعه) ثروت نفت داریم، نیروی مدیر و کارشناس داریم، تجهیزات و فناوری داریم و یا وارد می کنیم.
پس دیگر به شهروند آزاد و مسئول به تجربه زیسته انسانی در دفاع و انقلاب(با دو آرمان آزادی و استقلال) چه نیازی است؟
ما توسعه را می سازیم و به مردم تقدیم می کنیم و اگر اتفاق افتاد نوش جانشان بادتوسعه گرایی دولتی و حکومتی توسعه را امری صرفا مدیریت شده و کنترلی و قابل نظارت دانسته که می تواند همانند کالایی ساخته و پرداخته و سرانجام به مردم عرضه شود.
اما تراژدی اینجاست که چنین نشد و شوربخانه تر اینکه توسعه گرایان نمی توانند علت شکست توسعه را دریابند.
وقتی نظریه ای از توسعه که در آن حضور انسان و جهان زیست او در نظر گرفته نشده و مراقبت نشود، مقدم بر سیاست ها و برنامه نباشد، انسان در عمل به چالش توسعه و کشگری مسئولانه در راه آرمان های توسعه وارد نمی شود.
انسان برای اینکه توسعه را در نظام صدقی و معنایی خویش موضوعیت دهد، باید به آگاهی و معرفت برسد، سپس انتخاب کند و در تحقق توسعه بر سر انتخاب هایش بایستد.
این فرایند به ظاهر انتزاعی وقتی هیات ملی و سرزمینی و اجتماعی به خود می گیرد جنبش فکری و اجتماعی برای توسعه به ارمغان می آورد و دولت و مردم در سرنوشتی مشترک به هم می رسند و برای رقم زدن آن همت می کنند.
مقدمه وضمانت اجرای این حرکت فرآگیر انسانی و ملی جز آزادی نمی تواند باشد.
چرا در زبان و سخن سیاستمداران و رهبران سیاسی کشورهای در حال توسعه و جهان سوم همیشه از موتور توسعه نام برده می شود؟
صنعت، مشارکت، کشاورزی، تولید، محیط زیست، هویت و قس علیهذا به عنوان موتور توسعه نام برده شده اند.
اما مسئله جای دیگری است.

تنها آزادی است که می تواند تضمین کننده حرکت درست به سوی سرنوشت باشد.
حتا احساس آزدی می تواند نقش آفرین باشد.
آزادی با درک عمیق شهروندان از نیازها، ضرورت ها، تنگناها و مجال ها و فرصت ها و تهدید های کشورشان همراه می شود.
انسان های آزاد در جای خود جسارت به خرج می دهند و در جایش تحمل و بردباری می ورزند.
فقدان آزادی در احکام توسعه ایران در طی شصت سال از فرد ایرانی توانست شهروندی مسئول بیافریند و دگردیسی رعیت به شهروند را در پی آورد.
در برنامه های توسعه ما فرد در

نقش کشاورز، دانشجو، پیر، جوان، زن مرد، کارمند، پاسدار، ارتشی، بسیجی، کارگر، معلم، استاد، کارآفرین، تولید کننده، کارفرما، مدیر، فعال رسانه ای، دانش آموز و… چندین دوجین نقش و القاب دیگر فراوان آمده است.
اما هرگز به ما هو فرد مسئول و شهروندی آزاد و مختار مد نظر نبوده است.
اصلا نگاه به توسعه در ایران انسان محور نیست و دست بالا انسان چوانا منبعی برای توسعه دیده شده است.
انسان در فرایند توسعه ایران ابژه ای قابل مدیریت و برنامه ریزی تلقی شده و اراده سیاست بر آن قرار گرفته تا با منابع و علم و فناوری این فرایند مدیریت انسان موفقیت آمیز باشد.

اگر توسعه در معنای سرنوشت و پیشرفت بشر مد نظر سیاستمداران و مدیران کنشوری باشد، بی گمان اثرش را می توان در گزاره ها و احکام توسعه دید.در قانون اساسی ج.ا. ایران انسان به صورت و آشکار و ضمنی به حد کفایت برای توسعه و آرمان ها و اهدافش مورد توجه قرار گرفته و اگر اصول همین سند ملی را با رویکردهای اندیشه سیاسی و نظریه های توسعه مورد تامل قرار دهیم به این ادعا واقف خواهیم شد.
حقوق انسان در قانون اساسی ابعاد گوناگونی یافته و به موازات همین حقوق، انسان ایرانی صاحب وظایف و مسئولیت های در زندگی سیاسی و اجتماعی خویش می شود.
توازن زندگی در جوانب خویش ضامن معناداری زندگی و کمال و سعادت بشر است.

گاه آرمان های توسعه به دلیل درنیامختن با مفهوم آزادی به راحتی و در پرتو ظرفیت های رسانه ای و تبلیغی به ابزارها و آیکونها(نمادهای نمایشی) تکنیکی سیاستمداران تبدیل می شوند و پوپولیسم را دامن می زند.
عدالت اجتماعی آرمانی شریف و انسانی است که اکثر سیاست مداران در سخنان رتوریک(خطابه ای) خویش از آن مایه ها و بهره ها گرفته اند.
در توسعه معاصر ایران و بسیاری از کشورها عدالت اجتماعی به مسلخ پوپولیسم و فریبندگی رفته است و این همه اتفاق نمی افتد جز در غیاب آزادی که پاسدار ارزش های دیگر بشر است.
آزادی است که می تواند تیرنگ های قدرت، سیاست های عوام فریب و سیاست های استبدادی را بر ملا کرده، تعهد دروغین آنها را به آرمان های بشری برملا نماید.
آزادی ضامن فهم توسعه و سرنوشت انسان و سهم و نقش او در این راه است.
آزادی با نقد، گفتگو، دعوت به بردباری و تساهل، خواندن و شنیدن و گفتن، مرزها و واقعیت ها و تفاوت های میان داشتن و نداشتن را را مشخص می کند.
اگر آزادی باشد، اراده از یک مایه در قالب هایی چون «خواستن توانستن است» و یا «ما می توانیم» زینهار می دهد.
داده ها و خواسته های یک ملت حجتی برای توسعه به شمار نمی روند.
ملت ها باید به محدودیت هایشان هم آگاه شوند؛ به زمین زیر پایشان و امکان هایشان.
وقوف به امکانها و محدودیت ها برای توسعه جز با تمرین آزادی بدست نمی آید.

چه می توان کرد؟

در دهه های اخیر نخستین کسی که به جدیت از نسبت آزادی و توسعه گفت، آمارتیا سن برنده نوبل بود.مقاله مشهور وی با نام «توسعه به مثابه آزادی» ظنن موثری در میان روشنفکران و نظریه پردازان توسعه انداخت، ولی بسیاری را از درک ژرفای سخنش باز داشت.
اصل سخن و حرف حساب وی این بود که توسعه آزادی است؛ فرایند گسترش آزادی های حقیقی که دیدگاههای تنگ برنامه نویسی این را بر نمی تابد؛ رویکردی که توسعه را رشد محور با پیامدهایی مانند تولید ملی، افزایش درآمد، صنعتی شدن، پیشرفت فنی و یا مدرنیزاسیون اجتماعی می داند.(سن، ۲۰۰۰: ۳)
توسعه متعارف و در دستور کار برنامه نویسان معادله بی پایانی از سیاست گذاری و مدیریت آثار و پیامدها و عوارض ایجاد می کند که جز به فریبهی دولت و سیاست کمک نمی کند.
در مجال کنونی نمی توان به شرح نظریه سن و امکان ها و محدودیت ها و نقد آن پرداخت.
اما اثر سخن وی تلنگری برای ما می تواند باشد که این همه از توسعه می گوئیم و می نویسیم و برایش هزینه می کنیم، چرا به آن نمی رسمیم؟
طرح این پرسش و تامل برای پاسخ بدان فی نفسه سخن از آزادی است.

منابع

–پهلوی، محمدرضا(۲۰۰۰) به سوی تمدن بزرگ، فرانکفورت، نشر البرز
–امیدی، رضا(۱۳۹۱) تحلیل برنامه های عمران و توسعه ایران از منظر مولفه های برنامه ریزی اجتماعی، فصلنامه برنامه ریزی و بودجه، سال هفدهم، شماره ۴، صص ۱۱۴–۹۷.
–متون و اسناد مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی

Sen, Amartya(2000) development as freedom, first Anchor books edition
Kromarae, Cheris and Dale Spender(2000) Rutledge international encyclopedia of women, global women's issues and knowledge, Rutledge

گفتار

دومین

آوای هامون دوهفته نامه اجتماعی - فرهنگی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
اسماعیل حسام مقدم
سر دبیر:
مهديه امیری
طراح هنری:
کانون تبلیغاتی هامون نو
چاپ: کارگر تهران

نشانی: بوشهر کوچه بهارستان ۳۷ انتهای کوچه
ساختمان برهان - پلاک ۵ - زنگ اول
کد پستی ۷۵۱۵۷۷۶۶۴۹
شماره تماس: ۰۹۹۰۴۵۰۱۴۶۲
آدرس الکترونیک:
hamooniran91@gmail.com
آدرس سایت:
www.hamooniran.ir

ما با اصلاح طلبی چه کردیم؟!!

یا وقتی که نو-اصلاح طلبی همه چیز را می بلعد

این کنش هایی که به نام نو-اصلاح طلبی در حال بر ساخته شدن هست، نخستین چیزی را که از هم می پاشاند؛ ارتباط و تعامل است. کنشگران را از کنش ارتباطی و زیست-جهان به برهوتی پرتاب می کند که در آن خودشیفتگی، خودرایی، جزمیت، تعصب، دریده گویی، سست کوشی، تقلیل گرایی و... حکمرانی می کند. و این دنیای شر است! این ابتذال شر است! دقیقاً همان چیزهایی که عمل اصلاح طلبانه از آن اجتناب ورزید و آرمان های یک انقلاب بزرگ را احیا کرد؛ مقاومت در برابر ابتذال شر. هانا آرنه معتقد است که "شر بنیادی" هنگامی پدید می آید که از گفت و گو با خویشتن خویش ناتوان باشیم. آن چه که به معنای واقعی کلمه در تالارهای گفت و گو واتس اپ و تلگرام در این چند سال قابل مشاهده بود؛ چیزی جز همین امتناع و ناتوانی گفت و گو با خویشتن نبوده است. با خود و آرمان های اصلاح طلبی مان چه کردیم؟! کنش اصلاح طلبی تبدیل به زحمت و کار شده است، به اصلاح طلبی عادت کرده ایم؛ مبدل به چیزی قالب بندی شده و بروکراتیک شده که تابلویی از آن به یادگار مانده، کدام عمل اصلاح طلبانه ای را می شود مثال زد؟! خیل بی خانمان ها را باید به یاد می آورد که در به دنبال سرپناهی سرگردان شده اند و هیچ اصلاح طلبی نیست که تحلیل هایش باعث بازنگری انتقادی در سیاستها و برنامه ریزی ها باشد. آرمان ها و ایده های نخست اصلاح طلبی در پروژه ای تمام عیار درحال حذف شدن است. این پایان محتوم راهی هست که در این چند سال، همه ما را مشغول خودش کرده است. نو-اصلاح طلبی از هرگونه بازنگری انتقادی تن می زند و گفت و گوها را مبدل به چیزهایی می کند که اغلب "بدل" گفت و گو هستند. این بدل در اغلب اوقات همه چیز را حذف می کند و یا می بلعد.

در فضای ایدئولوژیزه شده، نخستین رخدادی که شکل می گیرد؛ دسته بندی و قطبی سازی فضای حضور و حتی غیاب افراد و گروه هاست. فرآیند حذف کردن "دیگری" آغاز می شود: از پاک کردن اسم ها شروع می شود تا لاک گرفتن رسم ها و در نهایت حذف کردن هویت ها، انسان ها و گروه ها. به زعم نویسنده آنچه که در فضای امروز نو-اصلاح طلبی استان بوشهر در حال رخ دادن است؛ در اغلب موارد پروژه تمام عیار "حذف" است. حذف هرآن کسی که در ساختار ایدئولوژیک این نوع تفکر قرار نگیرد و یا اندک جنبشی برای مقاومت داشته باشد. از همین رو نیز هست که زبان ستیز، عصبیت و استهزا در میان اصلاح طلبان رونق گرفته است. این چیزی که امروزه در استان بوشهر درحال شکل گیری است و زمانی هم از شکل گیری آن گذشته است، چیزی جز خلق و آفرینش نو-اصلاح طلبی نیست؛ چیزی که با خودش پروژه تمام عیار حذف را بر ساخته و دست به حذف همه چیز و همه کس می زند. تنفس در فضا و اتمسفر نو-اصلاح طلبی یعنی فراموش کردن همه آن مفاهیمی همچون آزادی بیان، عدالت، حقوق بشر، گفت و گوی فرهنگی، بازنگری انتقادی و... آیا مسائلی مانند فقر و تبعیض و فساد در جامعه امروز ایران، ارزش این را نداشت که دست به عملی زده شود و تحلیلی ارائه شود؟ به راستی ما با آرمان های اصلاح طلبی مان چه کرده ایم؟! مساله معیشت کارگران در سالهای اخیر تبدیل به تروما و عارضه ای ملی شده، رکود در جامعه بی داد می کند و تبعیض های اجتماعی فراگیرتر شده، چه تفسیر عمیق سیاسی و یا اقتصادی بر این وضعیت ارائه شد؟ با آرمانهای این انقلاب که انسانهای شریفی در آن هزینه شدند چه کردیم؟! این ها همگی همان ایده ها و آرمان های گفتمان اصلاح طلبی بود که سالهاست امید را در دل نومیدان زنده نگه داشته، ما با آنها و امیدهایشان چه کردیم؟!

کرد و آن؛ کنش ارتباطی یا گفتگویی بود. از همین رو بود که در این دوره تاریخی حضور کسانی مانند یورگن هابرماس و یا ریچارد رورتنی در ایران نشانه ای برای اهمیت کنش ارتباطی و گفتگویی است. سال ۸۸ و رخدادهای آن زمانه، گفتمان اصلاح طلبی را در درون خود به سکون و سکوت داداشت و این سکت و خورشیدگرفتگی، منابع و مفاهیم متعدد و مختلف گفتمان اصلاح طلبی را منجمد کرد و این انجماد گفتمانی، هرگونه امکان گفتگو و کنش ارتباطی را از میان برد. جریان تفکری اصلاح طلبی برای حفظ کرانه های خود که با تهدید و خطر مواجه شده بود، به گونه ای دچار ایدئولوژیک شدن شد و به جهان اندیشه تک ساحتی پرتاب شد. تک ساحتی بودن و ایدئولوژیک شدن گفتمان اصلاح طلبی، همه آن کهکشان مفاهیم و اندیشه هایی که به ارتباط و گفتگو تن می دادند را از هم پاشاند و می شود گفت که اغلب کنشگران گفتمانی اصلاح طلبی را ایدئولوژیزه نمود. رصد کردن عرصه عمومی و اصلاح طلبان در استان بوشهر در چند سال اخیر می تواند یک جریان بسیار خاص را باز نمای کند و می شود در یک عبارت خلاصه نمود و آن اینکه؛ زنده باد ایدئولوژی!! و این جریان را می شود "نو-اصلاح طلبی" نامید. شعار این سالهای اصلاح طلبان استان بوشهر از هر گروهی و دسته ای که باشیم در همین عبارت خودنمایی می کند! آن سپهر اندیشگی که در فضای گفتمانی تنفس می کرد و کنش های ارتباطی و گفتگویی درخشانی به میراث می گذاشت، متأسفانه سالهاست که در احتضار است. پیشنهاد اکید نویسنده در این فضای ایدئولوژیزه شده اصلاح طلبی؛ گذار از قطبی شدن اندیشه ها و رویکردها هست و اینکه پیش از آنکه به سهم خواهی های مرسوم در نظامهای ایدئولوژیک ادامه دهیم، به بازاندیشی و بازنگری در مفاهیم و عملکردهای معنابخش اصلاح طلبی مان بپردازیم.



اسماعیل حسام مقدم

مدیرمسئول

دوم خرداد ۱۳۷۶ بود؛ واژه ای به درون عرصه عمومی کشور وارد شد که بار معنایی خاص خودش را داشت. واژه "اصلاح طلبی"؛ واژه ای که دلالت بر معانی و مفاهیمی داشت که به مانند یک کهکشان، گسترده بود و بسیاری از معناهای دیگر را نیز در سپهر اندیشگی خود گرد آورده بود و از همین رو می شد آن را با عنوان "گفتمان اصلاح طلبی" معرفی نمود. (گفتمان؛ واژه ای هست که ظرفیت و گنجایش بسیار گسترده ای برای حمل معناها و مفاهیم متعدد و متنوعی را در خود دارد و می تواند به مثابه یک کهکشان، معناها و کنش های معنا ساز را در دل خود بچرخاند.) گفتمان اصلاح طلبی تا سال ۸۳ توانسته بود عملکردهای معنابخشی برای کنشهای اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایرانی سر و سامان دهد. چه اندیشه ها و افراد و گروه هایی که در جریان اصلاح طلبی صورتبندی گفتمانی پیدا کردند و به کنش و عمل اجتماعی پرداختند. چه مفاهیم گسترده ای که در درون صفحات متعدد مطبوعات و روزنامه های اصلاح طلبی بازسازی و بازاندیشی شدند. جریان گفتمانی اصلاح طلبی، کارکردی بنیادین داشت که می بایست همه این مفاهیم و معناهای گسترده را به هم مفصل بندی می

گزارشی از دومین کنگره سراسری جمعیت زنان مسلمان نواندیش

گزارش از سمیه زنگنه

به گزارش وبسایت هامون ایران دومین کنگره جمعیت زنان مسلمان نواندیش با حضور اعضای این جمعیت و نمایندگان استانهای این تشکل سیاسی صبح روز جمعه بیست و یکم اردیبهشت ۹۷ در تالار حکمت کتابخانه ملی برگزار گردید. در این مراسم پس از تلاوت آیاتی از وحی و خیر مقدم مدعوین توسط مجری برنامه، مسئول کمیته برگزاری کنگره به ایراد توضیحاتی پیرامون اهداف این گردهمایی پرداختند. خانم کنعانی هدف از برگزاری این کنگره را تطبیق اساسنامه با اساس نامه جدید قانون احزاب و گزارش ارکان مرکزی حزب و تحلیل شرایط کشور عنوان نمود. ادامه برنامه با سخنرانی دبیرکل جمعیت پیگیری گردید؛ ایشان نیز ضمن خیر مقدم به میهمانان برنامه، به نتایج مثبت و منفی فعالیت جمعیت از بدو تشکیل تا کنون پرداخت.

استانهای فارس، آذربایجان غربی و شرقی، اصفهان، مشهد، بوشهر و کردستان، برگزاری کارگاه «ما کیستیم» در کمیته آموزش جمعیت، حضور مؤثر جمعیت در شورای عالی سیاست گذاری را از دیگر فعالیت های جمعیت برشمرد. در بخش دیگری از این گردهمایی کارگاهی با عنوان « ما کیستیم؟» برگزار گردید که به صورت پرسش و پاسخ جمعی و بارش افکار به منظور تبیین، چرایی و چگونگی فعالیت حزب جمعیت زنان مسلمان نواندیش برگزار گردید. برنامه پایانی، تحلیل سیاست داخلی بود که با سخنرانی قائم مقام جمعیت پایان بخش دومین کنگره جمعیت بود. ایشان با اشاره به خط فکری جمعیت به عنوان یک حزب اصلاح طلب که به راهبرد اصلاح طلبی، مردم سالاری سازگار با دین و اهداف اصیل انقلاب اسلامی باور دارد و معتقد به نقد مسالمت آمیز قدرت، حق اعتراض مسالمت آمیز مردم و تسلط کامل مردم به سرنوشت خود و حرکت در چاقوب قانون اساسی می باشد ضمن برشمردن چالش های پیش رو در کشور تنها راه برون رفت از آن را گفتگو جهت درک مشترک و رسیدن به راه حل های مشترک برای رفع این موانع و تقویت کلیدواژه امید و وحدت حداکثری آحاد جامعه ذکر کرد. ایشان از دستاوردهای مهم اصلاح طلبان بعد از انتخابات ۹۲ را توافق برجام عنوان و اضافه کرد در شرایط کنونی عاقلانه ترین موضعی که بعد از خروج آمریکا بر جام صورت گرفت موضع دولت بود و می بایست این مهم با یکصدایی و وحدت حداکثری در دفاع از برجام در داخل کشور حفظ شود چرا که هر چه قدر کلید واژه امید، اعتماد عمومی و انسجام ملی تقویت شود دشمنان خارجی را از اهداف خود دور خواهد کرد.

دلیل آن را عاملی شناختی و معرفتی نسبت به کار نهادمند سیاسی و حزبی در کشور عنوان نمود و لازمه رفع این محدودیت را تدوین لایحه ای جدید عنوان نمود که در حال حاضر در وزارت کشور در حال پیگیری است. آذر منصوری فعالیت جمعیت را که برخاسته از جریان اصلاح طلبی است هم به لحاظ گفتمانی و هم به لحاظ عملیاتی در توجه به مسائل زنان و رسیدن به راهکارهایی در سطح حاکمیت جهت کاهش شکاف جنسیتی را موفق ارزیابی نمود. وی همچنین خبر ازفعال شدن هیئت اجرایی و کمیته های اجرایی (کمیته های آموزش، اطلاع رسانی، تشکیلات، مناطق، حقوقی، استان ها و انتخابات) جمعیت داد و اضافه کرد تدوین و تصویب آیین نامه های ارکان و دفتر سیاسی و تعیین اعضای آن توسط شورای مرکزی جمعیت، صدور بیانیه های جمعیت به مناسبت های خاص، تشکیل کمپین و صدور هفته بیانیه جهت حمایت و دفاع از عملکرد خانم مولاوردی از دیگر فعالیت های است که از زمان برگزاری اولین کنگره جمعیت صورت گرفته است؛ دیدار با زنان فعال ملی، تشکیل گروهی رسمی به نام شورای هماهنگی زنان اصلاح طلب جهت ایجاد هماهنگی بین احزاب زنان اصلاح طلب از جمله برنامه هایی است که در جمعیت در حال پیگیری و انجام آن است. وی همچنین حضور فعال نمایندگان شورای جبهه اصلاحات در سراسر کشور، راه اندازی صفحات اینستاگرام و توییتر جمعیت و فراهم شدن مقدمات نشریه جمعیت زنان مسلمان نو اندیش، حضور فعال جمعیت در خانه احزاب به عنوان دبیر کمیته زنان خانه احزاب، فعال بودن در خور تحسین برخی شعبه های استانی جمعیت)

دکتر فاطمه راکعی افزایش مشارکت زنان در فعالیت های اجرایی کشور را یکی از نمودهای مثبت و عینی فعالیت جمعیت برشمرد و خاطر نشان ساخت با توجه به رشد ۳۰ درصدی مشارکت زنان انتظار می رود با استمرار فعالیت های جمعیت، به سطح قابل قبولی از مشارکت زنان دست یابیم. وی همچنین یادآور شد که انتظارات جامعه زنان از طرف احزاب بزرگ کشور برآورده نشده و در بسیاری از احزاب تشکیلات فعال زنان وجود ندارد. راکعی مسائل منفی فعالیت زنان را اینچنین مطرح نمود: علیرغم تلاش های آگاهانه زنان در طول چهل سال پذیرش آن از سوی حاکمیت همواره با مقاومت همراه بوده است که دلایل اصلی آن را می توان در استمرار دخالت ها و برخورد موضع از بالا و عدم باور به توانمندی های زنان از سوی جامعه مردان یافت. وی علاوه بر موارد مطرح شده عدم ارتباط تعریف شده و معنی دار تشکل های زنان کشور در سطوح بین المللی و منطقه ای را از دیگر چالش های پیش روی جمعیت عنوان و بر ایفای وظایف جمعیت در چارچوب احزاب تأکید نمود. بخش میانی این گردهمایی با رأی گیری و انتخاب هیئت ریسه کنگره توسط حاضرین در جلسه، به اصلاح اساسنامه در سه بخش رأی گیری کلیات اساسنامه، بررسی موارد تغییر یافته و بررسی موارد بدون تغییر، با رأی اکثریت اعضا و تصویب آن توسط کنگره خاتمه یافت. در بخش دیگری از این گردهمایی گزارشی اجمالی از فعالیت جمعیت از زمان برگزاری اولین کنگره توسط قائم مقام جمعیت ارائه گردید. ایشان قبل از ورود به بحث گزارش فعالیت جمعیت، محدودیت فعالیت احزاب در کشور را وجود یک خلأ تاریخی مطرح و